

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

### مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی معنای شرط بود و عرض کردیم که جناب شیخ دو معنای عرفی برای آن قائل بودند. بعضی از بزرگان مثل محقق خوئی تبعاً للمحقق الايروانی و بعضی از دیگر محشین مکاسب گفتند که شرط یک معنا بیشتر ندارد و آن هم ربط است و این ربط هم در همه ی موارد استعمال شرط درست است. ما دیروز عرض کردیم که اولاً کسانی که می خواهند این حرف را بزنند باید استدلال شیخ را جواب بدهند که آقای خوئی جواب نداده است ولی بعضی از محشین جواب داده اند. ما هم بر اساس جواب آن ها - فعلاً فرضی و لویی - قبول می کنیم که استدلال شیخ در مورد تعدد معنای عرفی پاسخ داده شده است. استدلال شیخ هم به صحت اشتقاق بود و می گفت شرط در بعضی از معانی اش صحت اشتقاق دارد و در بعضی هم ندارد. حالا آن ها جواب داده اند و ما هم از آن ها فعلاً قبول می کنیم. اما اگر قبول هم بکنیم باز باید ببینیم که آیا شرط، ظهور در ربط دارد یا ربط در این طور موارد به شکل حمل شائع و خارجی وجود دارد؟! آقایان وقتی بررسی می کنند می خواهند بگویند که خارجاً در این ها ربط هست. مثلاً در الزام و التزام یا در ما يلزم من عدمه العدم می گویند این ربط هست. این که ربط هست غیر از این است که شرط، ظاهر در ربط باشد. لذا گفتیم باید در

این جمله ی محقق خوئی دقت کرد. ایشان می گویند که تتبع در موارد استعمال شرط به ما نشان می دهد که در همه ی موارد ربط داریم؛ باید از ایشان سوال کنیم که آیا این مطلب به این معناست که شرط، ظهور در ربط دارد؟ متبادر از آن ربط است؟ یا این که معنایش این است که ربط در این وارد وجود دارد؟!

### اشکال به اشتراک معنوی بودن شرط در همه ی موارد:

نکته ی سوم و مهمی که وجود دارد و ما هم این را باید زمینه ای برای نقد بعضی دیگر از آقایان قرار بدهیم این است که آیا واقعا در الزام و التزام می توانیم ربط را ملتزم شویم ولو وجود؟! دیروز عرض کردیم که فرض کنیم در همه ی موارد ربط داریم یعنی در الزام و التزام هم ربط داریم، در ما یلزم من عدمه العدم هم ربط هست، آن دو معنای اصطلاحی هم که به معنای دوم عرفی بر می گشت لذا در آن ها هم ربط هست. اما الان سوال ما این است که در معنای اول که الزام و التزام است آیا واقعا ربط داریم؟ اگر ربط باشد آن موقع مالش به این بر می گردد که وقتی ما می گوییم شرط ظاهر در ضمنی است - فعلا که صاحب قاموس این را فرموده است - یا وقتی می گوییم که شرط اطلاق دارد و ضمنی را هم می گیرد که مختار شیخ بود، اگر شرط ظاهر در ضمنی است یا اصلا اطلاق دارد ولی ضمنی را هم می گیرد، آن موقع معنایش این می شود که عقد بیع، به شرط، ربط پیدا می کند و مقید به شرط می شود. نه این که بیع ظرف شرط باشد! خوب دقت کنید که این جا یک حرفی نزنیم که بعدا در بحث شرط ضمن عقد به مشکل بر بخوریم. ما علی المشهور در موارد شرط ضمن عقد، بیع را

تقیید به شرط نمی کنیم و به آن ربط نمی دهیم. اگر ربط و تقیید باشد آن موقع، تخلف شرط، عقد را خراب می کند. یعنی این جا باید دقتی کنیم که آیا واقعا در مواردی که می گوییم ما در ضمن بیع، الزامی داریم، در ضمن بیع، التزامی داریم، شرط را الزام و التزام دانستیم و بعد گفتیم که این الزام و التزام که شرط هستند، این شرط ضمن بیع است. بسیار خوب! این که ضمن بیع است به معنای این است که ربط به بیع پیدا کرده است یا این که بیع ظرف آن است؟! کدام درست است؟ مشهور شرط را در ظرف بیع درست می کنند. اگر شرط را در ظرف بیع درست کنند که دیگر در آن ربط نیست! شما بنابراین که شرط الزام باشد یک الزامی را در ظرف یک بیعی دارید درست می کنید. لذا این که من بگویم در همه ی موارد شرط، ربط و تقیید هست، این من را گرفتار می کند.

### ذکر نظریه ی مرحوم مروج و اشکال به آن:

از همین جا ما یک اشکال جدی تری به مرحوم آقای مروج داریم. ایشان در هدی الطالب از همین نظریه دفاع می کنند و با همین استدلال محقق خوئی می گویند که شرط در همه ی موارد ربط است. البته عرض کردم که به تبع بعضی از محشین مکاسب می خواهند اول جواب شیخ را بدهند و بعد می گویند شرط به معنای ربط است. بعد یک جمله ای دارند که می گویند بله! ظاهر از شرط، ربط الزامی است.

ما این جا وقتی به محقق خوئی اشکال می کنیم و می گوییم وقتی شما می فرمایید که شرط یعنی ربط و تقييد، در موارد الزام، ما ربطی نزد مشهور نداریم. در مواردی که من یک الزامی را ضمن عقد انجام می دهم، ربط و تقييد ندارم. بلکه بیع را ظرف این الزام می کنم. منتهی به آقای مروج اشکال مهم تری می کنیم و می گوییم که شما از این طرف می گوید که شرط، ربط است و آن هم ربط الزامی است! یعنی یک حیثیت دیگری به بحث می دهید و می گوید نه هر نوع ربطی است بلکه ربط الزامی را می خواهید مطرح کنید. اما ظاهر از فرمایش مشهور در شروط ضمن عقد، در الزامات، اصلا ربط نیست فضلا از این که بخواهد ربط الزامی باشد. بلکه الزامی در ظرف عقد است. الزام در ضمن عقد یک مساله است و وجود ربط مساله ای دیگر است و وجود ربط الزامی هم مساله ی دیگری است که آقای مروج به این می خواهند فتوی بدهند.

مقایسه ای بین اشکالات وارده به مرحوم خوئی و مرحوم مروج:

لذا ما به مرحوم محقق خوئی سه اشکال داریم و به مثل مرحوم مروج دو تا اشکال داریم.

اشکال اولمان به مرحوم آقای خوئی این بود که جواب شیخ را ندادید. صرف تتبع تا وقتی که مساله ی صحت اشتقاق و عدم آن حل نشود، دلیلی بر وحدت معنا نمی شود.

اشکال دومان این بود که ربط، ربط به حمل اولی است یا ربط به حمل شائع است؟

اشکال سومان این بود که ما در الزام و التزام، ربط به حمل شائع هم نداریم. خارجا تقيیدی نداریم.

به مرحوم آقای مروج دو تا اشکال داریم. چون ایشان به تبع بعضی از محشین مکاسب اشکالات شیخ را جواب می دهد و تعدد معنا را خراب کند. فعلا به این مطلب کاری نداریم. البته بعدا که در مورد تعدد معنا خواستیم نظر بدهیم، درباره ی آن استدلال شیخ نظر خودمان را می گوئیم. اما بالاخره ایشان سعی کرده است که جواب شیخ را بدهد.

اما ایشان به ربط قائل شده است. ما سوال می کنیم که ربط یعنی چه آقای مروج؟ ربط به حمل اولی را می گوئید یا ربط به حمل شائع را می گوئید؟ یعنی متبادر ربط است؟! اشکال دوم این است که شما دارید ربط را ربط الزامی می کنید. خب به نظر ما یک اشتباهی دارد به وجود می آید.

### تفاوت وجود الزام به حمل شائع در بیع با مساوی دانستن بیع با الزام:

واقع مطلب این است که در این جور موارد، الزام به حمل شائع داریم. قبلا هم عرض کرده ام که حتی اگر من بگویم شرط یعنی الزام و التزام، صدق شرط به معنای الزام و التزام بر بیع غلط است. چون بیع به حمل شائع لازم است. اما بر بیع الزام صدق نمی کند. شرط ضمن بیع هم بر آن ربط صدق نمی کند فضلا از این که بگویم ربط الزامی است. قبلا این قسمت اول را با هم کار کرده ایم. به جناب شیخ عرض کردیم که حتی اگر قبول کنیم که شرط اطلاق دارد و الزام و التزام است و ابتدائی ها را هم می گیرد اما آیا واقعا بیع را می گیرد؟ واقعا به خود بیع الزام می گویند؟! البته می شود الزام ضمن بیع را داشت. این ها متاسفانه به نظر می رسد که حیث مفاهیمشان با حیث حمل شائع خارجی شان خلط

می شود. عقلاء به بیع عقد لازم می گویند. در بیع می شود الزامی ضمن بیع داشت که بیع را مقید نکند بلکه بیع ظرف آن باشد. اما این ها چه ربطی دارد به این که من بگویم مفهوم بیع، الزام است؟! این را از شیخ قبول نکردیم. یا چه ربطی دارد به این که من بگویم مفهوم شرط، ربط است؟! یا چه ربطی دارد به این که بگویم مفهوم شرط، ربط الزامی است؟! ما برای درست کردن مفهوم، یک سیر را باید طی کنیم و برای صدق مفهوم بر یک چیزی باید سیر دیگری را طی کنیم.

### بیان مدعیات چهارگانه ی مرحوم صاحب عروه در معنای شرط:

اما نظریه ی دیگری که این جا مطرح شده و خیلی هم تلاش کرده است، نظریه ی صاحب عروه است. سید در حاشیه ی مکاسب بحث بسیار مفصلی را مطرح می کند. ذیل همین رساله ی شروط شیخ بحثی را مطرح می کند و به این جا می رسد که می گوید به نظر ما حق این است که معنای حدیثی ای که شیخ درست کرده است اصل است و معنای اسمی ای که شیخ درست کرده است به معنای حدیثی بر می گردد. این مدعای اول ایشان است. ایشان می فرماید که:

و التحقیق أن الشرط فی اللغة و العرف، لیس إلا للمعنی المذكور...

یعنی شرط در لغت و عرف فقط برای معنای اول است. "مذکور" در عبارات ایشان بر می گردد به الزام و التزامی که قبلا دارند.

و أما ما ذكره المصنف من المعنی الثانی...

یعنی معنای اسمی شرط؛

الذی جعله جامدا، راجع إلى هذا المعنى...

یعنی باید به همان معنای اول برگردد.

پس اولاً صاحب عروه ادعای وحدت معنا دارند. ما اول مدعیات ایشان را لیست بکنیم تا روشن شود که چه می خواهیم بگوییم و روال به هم نخورد. ایشان می گوید اولاً ما این معنای جامد را به معنای حدثی برگردانیم.

معنای مذکور از نظر ایشان الزام و التزام است، حالا این عبارت الزام و التزام ایشان هم مهم است. ایشان می گوید:

أقول هو من بابی قتل و ضرب بمعنی الالزام و الالتزام علی ما فی القاموس أو العهد علی ما فی الصراح...

ما قول عهد را بحث نکردیم و بعداً بحث می کنیم. ایشان می گوید به این معنا، الزام و التزام است و حق هم با شیخ است. معنای اصلی اش الزام و التزام است و معنای ثانی باید به معنای اصلی یعنی معنای حدثی برگردد.

بعد می فرماید:

و ثانياً...

می فرمایند اولی این است که بگوییم این معنای اول الزام و التزام نیست بلکه جعل و تقریر است. که این مدعای دوم ایشان است و معتقد هم هستند که اگر قائل به جعل و تقریر شویم، حرف صاحب صراح که خواسته بگوید شرط یعنی عهد، این هم درست در می آید. ما یک معنای جامع حدیثی به نام جعل و تقریر داریم.

پس مدعای اولمان این است که دو معنا نیست و باید آن را به الزام و التزام برگردانیم.

مدعای دومان این است که به جای الزام و التزام، قائل به جعل و تقریر شویم.

مدعای سومان این است که اگر قائل به جعل و تقریر شویم آن موقع چه بگوییم شرط الزام و التزام است و چه بگوییم شرط، عهد است، هر دو درست می شود.

ایشان خواسته اند بگویند که لغویین دو دسته هستند، یک دسته قائل به الزام و التزام شده اند و یک دسته قائل به عهد شده اند. اما اگر من مساله را به جعل و تقریر برگردانم آن موقع هر دو را پوشش می دهد.

بعد یک ترقی می کنند و می خواهند یک حرف چهارمی بزنند. ایشان می گویند:

بل ممکن آن یقال...

ممکن است که ما قائل به مطلق جعل و تقریر هم نشویم. بلکه قائل به جعلی که مستتبع الزام است شویم. نه مطلق جعل و تقریر. پس شرط به معنای جعلی است که به دنبالش الزام و ضیق بیاید. لذا تعبیرشان این است که:



و الظاهر أنه ليس مطلق الجعل بل هو جعل خاص و هو ما يكون مستتبعا للالتزام و بعبارة أخرى موجبا للضييق على المشروط عليه.

پس چهار مدعا شد.

مدعای اول این بود که بخواهد معنای جامد را به معنای حدثی برگرداند و معنای حدثی را الزام و التزام بداند که همان معنای اول شیخ باشد. یعنی به شیخ گفته است شما معنای جامدتان را به معنای اشتقاقی تان برگردانید، معنای اسمی را به معنای حدثی برگردانید.

مدعای دوم این است که معنای جامع را الزام و التزام نگیرید بلکه جعل و قرار بگیرید.

مدعای سوم این است که اگر جعل و قرار شد، این را هم که بعضی از لغویین که قائل به عهد شده اند را با جعل و قرار می توانید حل کنید.

مدعای چهارم این است که اصلا مطلق جعل و قرار نیست بلکه جعل و قراری است که مستتب الزام و التزام باشد.

این چهار مدعای سید را مراجعه کنید. با این چایی که در دست بنده است، حاشیه ی مکاسب ایشان جلد دوم، صفحات 105 و 106 به بعد، ذیل فرمایش شیخ که می گوید "التحقیق فی معنی الشرط".

## ملاحظه ی اول بر فرمایشات صاحب عروه:

نکته ی اول این است که اولاً این چهارتا مطلب خودشان با هم سازگار هستند یا نیستند؟ یا بالاخره ما در نهایتاً المطاف باید یک مطلب را از سید قبول کنیم؟ برای همین ما مدعاها را شماره گذاری کردیم تا ببینیم بالاخره ایشان چه چیزی را می خواهد جامع قرار بدهد. چون از یک طرف می خواهد از شیخ دفاع کند که قول به معنای الزام و التزام به این جا منتهی می شود که اسمی به حدیثی برگردد و حدیثی هم الزام و التزام باشد. یعنی در آخر کار هم می خواهد الزام و التزام را حفظ کند. می گوید جعلی است که مستتبع الزام و التزام است. باید ببینیم که جعل مستتبع الزام و التزام همان جامع است که به سید بگوییم شما هم از حرف شیخ استفاده می کنید و هم می خواهید مساله ی جعل را حل کنید؟ دقت کنید! چون ایشان با دقت می خواهد یک کاری کند تا مساله ی بیع را حل کند. می خواهیم کمی عرفی - فقهی به قضیه نگاه کنیم. باید ببینیم ایشان دنبال چه چیزی است؟ آیا می خواهد معنای اسمی را به معنای حدیثی شیخ که الزام و التزام است برگرداند ولی الزام و التزام را خود معنا نداند بلکه جعل و قرار مستتبع الزام و التزام بداند؟ خب این یک حرف است. ولی آن موقع تکلیف عهد چه می شود؟! شما از صاحب صراح نقل کردید که شرط یعنی عهد و می خواستید با مطلق جعل و قرار، عهد را هم حل کنید. صاحب قاموس قائل به الزام و التزام شد و صاحب صراح قائل به عهد شد. شما خواستید با مطلق جعل و قرار هر دو را حل کنید. آیا می شود هر دو را حل کرد یا این که جعل و قرار مستتبع مبنای شماست؟

## امتیاز فرمایش صاحب عروه در تحلیل معنای شرط:

انصاف مطلب این است که اگر ما جعل و قرار مستتبع را - که خروجی نهایی فرمایش سید است - قبول کنیم، هم مشکل شرط حل می شود و هم مشکل بیع حل می شود و هم مشکل معاطاة حل می شود. یعنی ایشان دقیق خواسته اند با دقت یک سیری را طی کنند تا خروجی اش مشکل را حل کند. ما به شیخ اشکال کردیم که به بیع الزام نمی گویند ولو این که بیع عقد لازم باشد. حتی اگر شرط شامل ابتدائی ها هم بشود نه ضمنی ها، باز هم به بیع الزام نمی گویند. سید پاسخ می دهد که درست می گویند ولی به بیع که جعل و قرار می گویند! اما جعل و قراری که دنباله اش الزام است. این فقیه بزرگوار خواسته است از این طریق همه اش را درست کند که من یک معنایی برای شرط درست کنم که این معنا بیع را بگیرد، نکاح را بگیرد، عقود را بگیرد، و بعد هم از آن الزام به عنوان نتیجه در بیاید یعنی المستتبع للالزام و الالتزام باشد. اگر این معنا درست شود دیگر هیچ کدام از آن اشکالات وارد نمی شود. این اشکالاتی که ما در این بحث ها داشتیم و می گفتیم یک حمل اولی داریم و یک حمل شائع داریم، و باید اولاً ببینیم که معنای شرط چیست و بعد باید ببینیم که در موردش که می آید ربط هست یا الزام هست؛ ایشان می گویند هیچ کدام درست نیست. نه ربط هست و نه تقیید هست و شرط هم ضمن عقد است اما خودش هم الزام نیست که شما اشکال کنید بیع الزام نیست. بیع جعل و قرار است منتهی جعل و قراری که دنباله اش الزام است.

منتهی سوال مهم ما از ایشان این است که این فرمایش شما، فرمایش شیخ نیست اولاً، فرمایش صاحب قاموس نیست ثانیاً، فرمایش صاحب صراح نیست ثالثاً. یعنی این فرمایش شما جمع آن

فرمایشات نیست. یعنی اگر کسی گفت شرط، الزام و التزام است خب الزام و التزام غیر از جعل و قرار است. اگر کسی گفت شرط، عهد است خب عهد که مستتبع الزام نیست. مگر هر عهدی مستتبع الزام است؟! صاحب صراح یک چیز می گفت و صاحب قاموس یک چیز دیگر می گفت. شما با جعل و قرار مستتبع الزام و التزام چه می خواهید بکنید؟!

شما این چهار مدعای سید را ملاحظه کنید. ببینید این چهار مطلب ایشان که اولاً از شیخ بخواهد در الزام و التزام به عنوان معنای جامع دفاع کند، ثانیاً بخواهد قول صاحب صراح را با قول شیخ جمع کند و ثالثاً بخواهد از آن اشکالات بیرون بیاید و بگوید بیع الزام نیست که شما اشکال کنید که عرفاً الزام بر بیع صدق نمی کند. لذا این مطلب سید قابل تامل است.

ولی چیزی که از همه مهم تر است این است که استدلال صاحب عروه، آن اشکالات را ندارد. ایشان صریحاً گفته است که من به تبادر تمسک می کنم. گفته است به نظر من متبادر از کلمه ی شرط، یا الزام و التزام جامع است که اسمی را هم بگیرد و یا جعل است و یا جعل مستتبع است. ولی من – صاحب عروه – اعتقاد این است که مطلق جعل نیست بلکه جعل مستتبع است.

حالا ما باید ببینیم که آیا واقعا متبادر از شرط، جعل مستتبع است؟ تا جلسه ی بعد إن شاء الله.

و صلی الله محمد و آله الطاهرين.